

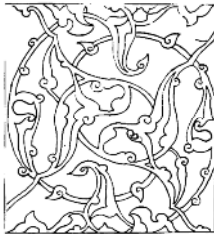
البته، در عقاید نیز شیخیه آذربایجان بر خلاف شیخیه کرمان، خود نیز به اجتهاد می‌پردازند و آرای شیخ احمد و سید کاظم را بر اساس تلقی خویش از احادیث تفسیر می‌کنند.

از دیگر اختلافات کرمانی‌ها و آذربایجانی‌ها، مسئله «رکن رابع» است. شیخیه کرمان، اصول دین را چهار اصل توحید و نبوت و امامت و رکن رابع می‌دانند، اما شیخیه آذربایجان، به شدت، منکر اعتقاد به رکن رابع هستند^۱ و اصول دین را پنج اصل توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت می‌دانند. آنان، چنین استدلال می‌کنند که شیخ احمد احسایی، در ابتدای رساله حیاة النفس، و سید کاظم رشتی در اصول عقاید، اصول دین را پنج اصل مذکور می‌دانند و در هیچ یک از کتب و رسائل این دو نفر نامی از رکن رابع برده نشده است.^۲

۱. ر.ک: احقاق الحق موسی احقافی، ص ۱۶۷-۲۲۳.

۲. ر.ک: حقایق شیعیان، ص ۷-۴۷؛ کلمه‌ای هزار، غلامحسین معتمد الاسلام، ص ۶۴-۶۶، تبریز، چاپخانه شفق، ۱۳۹۸ (نقل از: آشنایی با فرق و مذاهب، ص ۱۷۸-۱۷۹).

از شیخی گری تا بابی گری



چگونگی به وجود آمدن فرقه ضالّه بابیت، زندگی نامه
و ادعاهای دروغین میرزا علی محمد باب و....

تذکر و یادسپاری

از رویدادهای مهم در فرقه شیخیه پس از درگذشت سید کاظم رشتی، ادعای جانشینی وی از سوی میرزا علی محمد شیرازی و اعلام حمایت برخی از عالمان شیخی و شاگردان سید از او بوده است.

آن ادعا و این اعلام حمایت نامیمون، منشأ بسیاری از انحرافات عقیدتی و کفر و ارتداد رییس گروه و سایر طرفداران وی گردیده است.

چنان که اشارت رفت، ادعای «شیعه کامل» یا «رکن رابع» و «ناطقیت» در میان فرقه شیخیه، زمینه ساز ادعای «باییت» و پذیرش آن از سوی جمعی از طرفداران این فرقه شد که خود، فرقه مستقلی دیگری را تشکیل دادند و به نام «باییت» شناخته شده‌اند. ادعای دروغین «باییت» هر از چند گاهی، از زمان ائمه علیهم‌السلام تا قرن حاضر، کم و بیش رواج داشته است، اما هیچ یک از مدعیان دروغین آن، به اندازه میرزا علی محمد باب، جامعه اسلامی را به انحراف نکشاند. علاوه بر آن - چنان که خواهد آمد - میرزا علی محمد باب، غیر از ادعای دروغین باییت ادعای دیگری را مطرح کرد که زمینه ساز فرقه دیگری به نام «بهائیت» شد. به توفیق الهی، جوانب موضوع را پیگیری می‌کنیم. اینک به معرفی فرقه «بابیه» می‌پردازیم.

بنیانگذاری فرقه «بابیه»

فرقه «بابیه» به دست میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» تأسیس شد. بابیه،

او را «حضرت اعلی» و «نقطه اولی» هم لقب داده‌اند. وی، فرزند سید رضای بزّاز است.^۱ او، در یکم محرم سال ۱۲۳۵ هجری، مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی، در شیراز به دنیا آمد.^۲ مادر او، فاطمه بیگم نام داشت. در طفولیت، پدرش وفات کرد و او تحت حمایت عموی خود حاجی سید علی تربیت یافت.

وی، تحصیلات ابتدایی‌اش را در شیراز آغاز کرد و در نوجوانی به بوشهر رفت و نزد شخصی به نام شیخ محمد که به «شیخ عابد» شهرت داشت، به تحصیل پرداخت.^۳

شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی بود^۴ در بوشهر (ایران) به تعلیم و تربیت و تدریس اشتغال داشت. سید علی محمد، نزد او، به خواندن و نوشتن پرداخت و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلیات مطالب و آموزه‌های شیخیه را آموخت و بدین ترتیب از همان دوران، با نام رؤسای شیخیه (احسایی و رشتی) آشنا شد.

تحصیل و تجارت «باب»

تحصیلات سید علی محمد، اندک بود. او، در نوشتن مطالب به زبان فارسی و بویژه عربی، دچار اشتباهات فاحش شده که نشانه عدم اطلاع کافی وی از ادبیات

۱. در کتاب آیین باب، ص ۴ آمده است: «پدر سید علی محمد، سید علی رضا و نام جدش سید ابراهیم پسر سید فتح الله است. و خود «باب» هم در کتاب بین الحرمین، نام خود و نیاکانش را چنین نوشته است.

۲. «باب» در کتاب بین الحرمین، درباره زمان ولادت‌اش آورده است: «و انه لعبد قد ولد فی یوم اول المحرم من سنه ۱۲۳۵...». بعضی هم نوشته‌اند که میرزا علی محمد شیرازی، در یکم محرم ۱۲۳۶ هجری قمری (نهم اکتبر ۱۸۲۰ میلادی) در شیراز به دنیا آمد و در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری (نهم ژوئیه سال ۱۸۵۰ میلادی) در نزدیکی ارگ تبریز، در سن سی سالگی، تیرباران شده است. ر.ک: لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

۳. بعید نیست که مخاطب «باب» در این عبارت: «إنّ یا محمد معلمی، لاتضربنی فوق حدّ معین...» معلم وی، همین شیخ محمد عابد باشد. (این عبارت در کتاب بیان عربی، ص ۲۵ آمده است).
۴. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، اشراق خاوری، ص ۶۳-۶۴.

زبان عربی و فارسی است. او پس از مدتی کوتاه که به تحصیل پرداخته بود، دست از آن کشید و در هفده سالگی، همراه دایی خویش، میرزا سید علی تاجر، شغل پدر را پیشه خویش ساخت.^۱ وی، حدود پنج سال در «بوشهر» که دارای هوایی گرم است، اقامت گزید و با داد و ستد در بندر بوشهر، زندگی خویش را می گذراند. برخی آورده اند، چون وی، مجذوب مسایل مذهبی بود، در پناه قیافه محجوب و چهره زیبا و حسن خلق و سلوک با مردم، توانست عده ای را به سوی خود جلب کند.^۲

حضور در مجلس درس سید کاظم رشتی

سید علی محمد، پس از توقف پنج ساله در بوشهر، با رها کردن تحصیل و تجارت، به شیراز بازگشت و از آن جا به مکه سفر کرد، سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و تحصیل علم، به کربلا رفت و در آن جا، به جهت سنخیت فکری و شنیدن آوازه سید کاظم رشتی - شاگرد و جانشین و مفسر آرای شیخ احمد احسائی - به وی گرایش پیدا کرد.

چنان که پیش از این آورده ایم، شیخ احمد احسائی، معتقدات باطل اش را به بعضی از شاگردانش، از جمله سید کاظم رشتی انتقال داد. از مهم ترین آن افکار، در ارتباط با بحث ما، ترکیب معجونی از افکار غلوآمیز درباره ائمه اطهار علیهم السلام و این که آنان «مظاهر تجسم یافته خدا» یا «خدایان مجسم» اند و این که لازم است در هر زمان، یک نفر میان مردم و امام زمان، «باب» و «واسطه فیض روحانی» باشد، می توان یاد کرد.

۱. ر.ک: مقاله سیاح، ص ۵. این کتاب، تألیف عباس افندی (پسر بزرگ حسینعلی بهاء) است که نام های دیگری هم مانند سرگذشت یک مسافر، روزنامه یک مسافر، شرح سیاح دارد. بنا به نقل مؤلف الکواکب الدرّیة، ص ۷، این کتاب در بمبئی (هندوستان) و نیز از سوی ادوارد براون در انگلستان به چاپ رسیده است.

۲. ر.ک: لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

سید علی محمد، در مدت توقف خود در کربلا که ظاهراً، دو یا سه سال طول کشید - در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی درآمد و مورد توجه استادش قرار گرفت.^۱

وی، در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می کرد، با مسائل عرفانی، و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احسایی هم آگاهی یافت.^۲ علاوه، هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را فرا گرفت.^۳

سید علی محمد، در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به شیراز بازگشت و هرگاه فرصت می یافت، کتاب های دینی را مطالعه می کرد. به گفته خودش:
ولقد طالعتُ سنابرق جعفر العلوی و شاهدتُ بواطن آیاتها رحمه الله^۴
همانا، کتاب «سنابرق» اثر سید جعفر علوی باطن [مشهور به کشفی] را خواندم و آیات اش را مشاهده کردم».

ریاضت غیر شرعی، گام نخست انحراف

سید علی محمد شیرازی، پیش از ابراز ادعاهای دروغین خویش، به ریاضت های سخت و بی فایده مشغول گردید. وی، در ایامی که به تجارت پرداخته بود، کم کم، دست از آن کشید و در آن ایام، ذوق ریاضت و ذکر و فکر و مراقبه غیر شرعی که

۱. بعضی از نویسندگان بابی و بهایی، تحصیل سید علی محمد «باب» را جز از مکتب انکار کرده اند و نسبت «امی» به وی داده اند. به عنوان نمونه، حاجی میرزا جانی کاشانی، مؤلف «نقطه الکاف» ضمن رد شرکت «باب» در درس سید کاظم رشتی، ادعا کرده که وی گاهی به مجلس موعظه او می رفته است و حتی در صفحه ۱۰۹ تصریح می کند: «نفسی که امی بوده، یعنی سواد عربیت درستی نداشته [است]....» ولی با توجه به اسناد تاریخی، جایی برای چنین ادعایی باقی نمی ماند.

۲. أسرار الآثار خصوصی، فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۴. ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۴۷۹. این کتاب از جمله کتاب های فرقه بهاییه است که در مصر به چاپ رسیده است.

شیوه درویش و صوفیه بود، در سرش افتاد و لذا به ریاضت‌های غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فرسا پرداخت. شاید از همین رو باشد که بعضی گفته‌اند، انجام دادن ریاضت‌های سخت، اعتدال مزاج و حواس او را بر هم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گردید. در این باره آورده‌اند:

روزها، در آن آفتاب گرم که حدّتی به شدّت دارد، سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم، عزیمت تسخیر شمس داشتن، تا تأثیر حرارت شمس، رطوبت دماغ‌اش را به کلیه، زایل، به روز شمس‌ات‌اش نایل ساخت.^۱

از همان سنین نوجوانی، علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود. به کارهای غیر متعارف دست می‌زد، و طبیعتاً، خرافه گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» - که رمالان و افسونگران نادان و حرفه‌ای، جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می‌بردند - سخت علاقه‌مند و پایبند بود و گاه با همین طلسمات بی‌اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جنّ و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می‌پرداخت! چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می‌خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می‌نمود.^۲

پس وی، گذشته از دل بستگی به اندیشه‌های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم تابستان، از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر، بر بام خانه رو به خورشید، اورادی می‌خواند.^۳ این وضعیّت، تأثیر زیادی در روحیه او باقی گذاشت و زمینه انحراف اعتقادی را فراهم ساخت.

ماجرای پیدایش فرقه «بابیه»

ادّعی «بابیّت» زمانی آغاز شد که سید کاظم رشتی از دنیا رفت و سید علی

۱. ر.ک: روضة الصفا ناصری، رضا قلی خان هدایت. از صفحه ۱۲۷۰ تا صفحه ۱۲۷۴ جلد دهم این کتاب مطالبی درباره بابیه و بهاییه آمده است.

۲. ر.ک: خاتمیت پیامبر اسلام، ص ۴۱؛ تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۶۶.

۳. ر.ک: تلخیص تاریخ زرنندی، ص ۶۷.

محمد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه که در قسمت پیشین مقاله گفته شد، «شیخیه»، در معارف دینی، فقط به چهار رکن اعتقاد دارند: ۱- توحید؛ ۲- نبوت؛ ۳- امامت؛ ۴- اعتقاد به شیعه کامل (رکن رابع) که نیابت خاصه امام زمان علیه السلام مخصوص او است.

آنان معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نواب چهارگانه (۱- عثمان بن سعید عمروی؛ ۲- ابوجعفر محمد بن عثمان؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمیری) برخلاف اعتقاد فقیهان و محدثان شیعه، مسدود نشده و همچنان راه نیابت خاصه، مفتوح است.

شیخیه، شیخ احمد و سپس سید کاظم رشتی را نایب خاص امام زمان علیه السلام می دانستند و نیز معتقد بودند که امام زمان علیه السلام در عالم موهومی به نام «هور قلیا» زیست می کند و آن گاه که پروردگار اراده فرماید، از آن جا نزول می کند و به وظیفه اصلاح عالم از مفساد، قیام می کند. این اعتقادات، نزد علمای امامیه باطل است. طبق نصوص قطعی، مهدی موعود علیه السلام در همین عالم خاکی و در بدن عنصری است و به زندگی طبیعی خود به حفظ الهی، ادامه حیات می دهد تا مشیت خداوند بر قیام و ظهور او تعلق گیرد.

بعد از وفات سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ هجری قمری، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی «شیعه کامل») خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی، از قبیل ملا حسین بشرویه، ملا علی بسطامی، حاج محمد علی بارفروشی، آخوند ملا عبدالجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمد هادی، آقا سید حسین یزدی، ملا حسن بجستانی، ملا بشیر، ملا باقر ترک، ملا احمد ابدال،...، چهل روز در کوفه به سر بردند و در صدد برآمدند که یک وجود فوق العاده را بیابند به گونه ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد.

بسیاری از این افراد، پیش از آن که از هم جدا شوند، هم پیمان و هم قسم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم رشتی خبر داده، موفق شدند،

نتیجه تحقیقاتشان را به هم اطلاع دهند.^۱

از سوی دیگر، چند نفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله آنان، حاجی محمد کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمد شیرازی و... بودند. این امر سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه شیخیه گردید.

در این میان، ملا حسین بشرویه - که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سید علی محمد شیرازی شده بود - قرار گذاشت که نام او را بلند کند. بدین منظور، با عده‌ای از شاگردان سید کاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته‌ای برای جانشینی سید کاظم کوشش کنند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد.» لذا به مسجد کوفه رفت و چله نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه‌ای صورت نگرفت.» بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داد و دریافتم که جانشین بحق سید کاظم رشتی، سید علی محمد است.»^۲

با انتشار این مطلب، عده‌ای از فرقه شیخیه که با این نوع ادعا مانوس بودند، به

۱. ر.ک: لغت نامه دهخدا، ص ۳۳.

۲. این جریان، در ناسخ التواریخ (بخش قاجاریه) جلد سوم، با تفصیل بیش تری آمده است. ر.ک: لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۵۱ علاوه بر آن، مؤلف «نقطه الکاف» در صفحه ۱۰۵، چنین آورده است: «بعد از آن که نجم وجود آن سید بزرگوار [حاج سید کاظم رشتی] غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفاء آن سرور، نظر به فرمایش آن تیر اعظم، در مسجد کوفه، مدت یک اربعین، معتکف گردیده، ابواب ما تشتهی الأنفس را بر روی خود بسته، و روی طلب، بر خاک عجز و نیاز گذارده و دست الحاح به درگاه موجد کلّ فلاح برآورده و به لسان سرّ و جهد در پیش گاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که: بارالها! ما گم شدگان در وادی طلب‌ایم، و از لسان محجوب موعود به ظهور محبوب‌ایم، و به جز حضرت تو مقصد و پناهی نداریم. اینک، از تموج بحر بی کرانات مستدعی چنان ایم که حجاب غیرت را از میانه ما و ولی‌اتبرداشته، تا چشم فؤاد ما به نور طلعت معرفت‌اش روشن گردد. دل سوخته‌ای ما را از آتش فراق آن سرور افنده موحدین، به آب وصال‌اش تسلی بخش. چون که فرمایش حضرت خداوند رحمان در این خطاب بود به عباد مقبلین خود که (أدعونی استجب لکم) و لهذا تیر دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده دعوت، به اجابت رسیده و در عالم اشراق، به تجلی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش، متجلی گردیده و بیت طلوع‌اش را که کعبه حقیقت بود، عارف شده، و لهذا قدم طلب در سیل وصال‌اش، گذارده و به سوی کشور شیراز جان افزا شتاییده...» نیز ر.ک: لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۳۳.

سید علی محمد شیرازی گرایش بیش تری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ هـ ق در سنّ ۲۵ سالگی، جانشینی استادش سید کاظم رشتی را اعلام کرد.

ادعای «بابیت»

پس از انتشار جانشین شدن سید علی محمد در سال ۱۲۶۰ هـ ق وی، فرصت را غنیمت شمرد، از استقبال عده‌ای از شیخیه استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملا حسین بشرویه آشکار ساخت و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه میان مردم و امام زمان علیه السلام) معرفی کرد. بر این اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت برسند. لذا می‌گفت: «مردم باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف به اسرار هستم - بر آن اسرار دست یابند.»

ادعای سید علی محمد شیرازی، چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگ تری یافت و نظر گروهی از شیخیان به سوی او معطوف گشت تا آن که در مدت پنج ماه، هجده تن - که اغلب آنان از شاگردان سید کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند - پیرامونش را گرفتند.^۱ بعدها، سید علی محمد، آنان را

۱. مؤلف الکوکب الدرّیه، اسامی هجده تن را چنین آورده است: حاجی ملا محمد علی بارفروشی (ملقب به «قدوس»؛ ملا حسین بشرویه (ملقب به «باب الباب»؛ آقا میرزا محمد باقر (از خویشان باب الباب که او را «میرزا باقر کوچک» گفتند. گویا، پسر خالوی باب الباب بوده است)؛ آقا محمد حسن (برادر باب الباب)؛ ملا علی بسطامی (که سبب ایمان حاج سید جواد کربلایی و مبشر و مبلغ در عراق عرب بود)؛ قره العین طاهره؛ شیخ محمد ابدال؛ آقا سید حسین یزدی (ولد آقا سید احمد معروف به «کاتب وحی»؛ میرزا محمد روضه خوان یزدی؛ سعید هندی؛ ملا محمد خویی؛ ملا خدا بخش قوچانی (که به سبب کثرت علم و تحقیق، او را ملا علی رازی گفته‌اند)؛ ملا جلیل ارومی؛ ملا باقر تبریزی (که حامل جعبه و قلم دان و الواح نقطه اولی به جهت بهاء الله توسط ملا عبدالکریم قزوینی بوده است)؛ ملا یوسف اردبیلی؛ میرزا هادی قزوینی؛ میرزا محمد علی قزوینی (این دو، برادر بودند و در قلعه‌ای طبرسی (در مازندران) کشته شدند)؛ ملا حسین بجستانی (که بعد از قتل باب، دچار تزلزل شد).

ر.ک: الکوکب الدرّیه فی مآثر البهائیه، عبدالحسین آیتی (آواره)، ج ۱، ص ۴۳. این کتاب، در ۵۷۵ صفحه در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در مصر به چاپ رسید. مؤلف، پس از آن که از فرقه ضالّه بهائیت روی گردانید، رديه‌ای بر این کتاب و عقیده سابق خود نوشت که با نام کشف الحیل، در چهار جلد نشر یافته است.

حروف «حی» نامید.

سید علی محمد، غالباً، این حدیث مشهور را می خواند: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها» و مقصودش این بود که همان گونه که رسیدن به خداوند، جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه، مشکل و غیر ممکن است و او، همان واسطه کبرا است.^۱

نویسنده بابی مسلک کتاب «نقطه الکاف» آورده است:

[وی] در سنه اول، ادعای باییت نمودند و در سنه دوم که ادعای «ذکریت» فرمودند [!] مقام باییت خود را مفوض به جناب آخوند ملا حسین [بشرویه] نمودند. لهذا ایشان، «باب» گردیدند و در سنه اول، «باب الباب» بودند.^۲

بر اساس بعضی از گزارش های دیگر، سید علی محمد شیرازی، پس از مراجعت از سفر مکه، به همراه یکی از مریدانش به نام محمد علی بارفروشی، وقتی به بوشهر رسید، دستور داد تا در یکی از مساجد این شهر، عبارت «أشهد أن علیاً قبل نبیل» «باب» بقیه الله را در اذان داخل کنند؛^۳ که تصریح دارد بر این که «علی» قبل از «نبیل» (علی نبیل) که به حساب جُمَل با «علی محمد» برابر می شود - باب امام زمان علیه السلام است.

علی محمد شیرازی در تفسیر سوره یوسف، آورده است:

يا أيها الملائكة أنا باب إمامكم المنتظر يقول من اتبعني فإنه مني و من عصاني فإن الله قد أعد له في القيامة ناراً من نار حديد كبيراً.^۴

و نیز آورده است:

يا عباد الله! اسمعوا نداء الحجّة من حول الباب...^۵

۱. ر.ک: دائرة المعارف الشيعية العامة، محمد حسين اعلمی حائری، ج ۶، ص ۲۰.

۲. نقطه الکاف، حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۱۸۱.

۳. محمدباقر نجفی، بهائیان، ۱۶۸.

۴. احسن القصص، ذیل آیه ۵۵ از سوره یوسف.

۵. همان.

ادعاهای دروغین دیگر

الف) ادعای «ذکریت»

سید علی محمد شیرازی، پس از آن که لقب «باب» را به طور رسمی یدک کشید، در آغاز امر، بخش‌هایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل و تصریح کرد که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشتن را «ذکر» نامید. مقام «ذکر» و «فؤاد»، بالاترین مراحل سلوک است. وی، در آغاز تفسیرش بر سوره یوسف می‌نویسد:

الله قد قَدَّرَا أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلِيٌّ عَبْدُهُ لِيَكُونَ حِجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيِّ الْعَالَمِينَ بَلِيغًا،^۱ همانا، خدا مقدر کرده که این کتاب، از نزد محمد، پسر حسن، پسر علی، پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابی طالب، بر بنده‌اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد) حجّت بالغه خدا بر جهانیان باشد.

ب) ادعای «مهدویت»

همین که از دعاوی «باییت» و «ذکریت» مدتی گذشت و گروهی نزد سید علی محمد شیرازی جمع شدند، وی ادعای خود را تغییر داد و از «مهدویت» سخن به میان آورد و گفت:

من ام آن کسی که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید.^۲ برخی آورده اند، خود «باب» از عراق به مکه رفت و چنان که بایان گفته‌اند، در آن جا دعوی مهدویت خود را علنی ساخت. در اخبار ظهور مهدی علیه السلام آمده است

۱. احسن القصص، علی محمد شیرازی، ص ۱؛ ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۷.

۲. نقطه الکاف، ص ۱۳۵.

که او، ابتدا در مسجد الحرام، خود را معرفی می کند، او نیز به مکه رفت. سپس به بوشهر بازگشت، رحل اقامت افکند.

مدت دعوت قائمیت و مهدویت او، حدود دو سال و نیم در آخر زندگی اش بیش نبود و با وجود توبه نامه، در ادعای خویش ثبات قدم نداشته است.^۱ اندیش مندان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، کتاب های بسیاری در رد این فرقه نوشته اند که در ادامه این سلسله نوشتار، تعدادی از آنها را یادآور خواهیم شد. إن شاء الله.

ج) ادعای «رسالت»

علی محمد شیرازی، به ادعاهای واهی «باییت»، «ذکریت» و «مهدویت» بسنده نکرد، و انحراف و گمراهی را به حدی رسانید که مقام ادعای مهدویت را به مرتبه «رسالت» تبدیل کرد و مدعی نزول کتاب جدید و دین نو گردید و به گمان خود، احکام جاودانه اسلام را با نوشتن کتاب بیان نسخ کرد! وی، در این باره نوشت:

در هر زمان، خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و می فرماید. در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله ﷺ کتاب بیان و حجّت را ذات حروف سبع [علی محمد که دارای هفت حرف است] قرار داد.^۲

آری، بدین سان بود که انحراف کوچک «ادعای باییت»، به انحراف بزرگی چون «ادعای رسالت» منجر شد و عده ای به گمراهی می انگاشت و مظهر نفس پروردگار می پنداشت^۳ و عقیده داشت که با ظهورش، آیین اسلام، منسوخ و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است.^۴

بدین ترتیب، علی محمد شیرازی، هر از چندگاهی، دعاوی خود را به مقامات

۱. دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴-۵.

۲. بیان، ص ۳ (نسخه خطی).

۳. ر.ک: بیان، ص ۱.

۴. ر.ک: لوح هیکل الدین، علی محمد باب، ص ۱۸ (نسخه خطی).

بالا تری تغییر می داد و سخنان پیشین را برای یاران اش تأویل می کرد و آنان را در پی خود می کشید.

اعتراض و مناظره علما با میرزا علی محمد

اظهار دعاوی دروغین و تأویلات سخنان و ادعاهای متناقض، مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه در آن عصر گردیده است. برای روشن شدن حقایق و آگاهی بیش تر مردم، جلسات نقد و بررسی مناظره تشکیل شد که اجمالی از آن ها چنین است:

پس از مراجعت سید علی محمد از سفر مکه به بوشهر، زمانی که هنوز از ادعای «بایّت» پا را فراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علما و مردم متدین، به دستور والی فارس، در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ هجری قمری دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه، نزد امام جمعه آن شهر، اظهار ندامت و توبه کرد و به قول یکی از مریدان اش، بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند....^۱

پس از آن شش ماه در خانه پدری خود، تحت نظر بود و از آن جا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در زمان تبعید در قلعه، با مریدانش ملاقات و مکاتبه داشت و از این که می شنید، آنان در کار تبلیغ دعاوی او سعی وافر دارند، به شوق می افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان عرضه می داشت. وی، کتاب بیان را در همان قلعه نوشت^۲ و مدّعی شد که به وی وحی گردیده است.

دولت محمد شاه قاجار، برای آن که پیوند او را با مریدان اش قطع کند، در صفر ۱۲۶۴ وی را از قلعه «ماکو» به قلعه «چهریق» در نزدیکی ارومیه، منتقل کرد. در اواخر سلطنت محمد شاه به دستور حاجی میرزا آغاسی (وزیر محمد شاه) سید علی

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، همان، ص ۱۴۱.

۲. ر.ک: نظر اجمالی در دیانت بهائیت، احمد یزدانی، ص ۱۳، تهران ۱۳۲۹ ش.

محمد را از قلعهٔ چهریق به تبریز بردند و با حضور ناصرالدین میرزا - که در آن وقت ولی عهد بود - و چند تن از علما، مجلسی را ترتیب دادند و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد، در آن جلسه، آشکارا از مقام «مهدوئیت» خود سخن گفت و ادعای «باییت» امام زمان را که پیش از آن، بدان تصریح کرده بود، به «باییت علم خداوند» تأویل کرد و چون از او دربارهٔ برخی مسایل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند.

در آن جلسه که ولی عهد و عدّه‌ای از علمای تبریز، از جمله حاجی ملا محمود و ملا محمد مامقانی و... حضور داشتند، آخوند ملا محمد گفت: «سید! از معجزه و کرامت چه داری؟» سید پاسخ داد: «اعجاز من، این است که برای عصای خود؛ آیه نازل می‌کنم.» و به خواندن این فقره آغاز کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. سبحانه الله القدوس السبوح الذي خلق السماوات و الأرض كما خلق هذه العصا آية من آياته!»

وی، اعراب برخی کلمات را غلط خواند. مثلاً «تاء» در «السماوات» را به فتح قرائت کرد و چون به وی تذکر دادند که آن را به کسره بخواند، وی، ضاد در «الأرض» را مکسور خواند! در این میان، امیر اصلاخان که در مجلس حضور داشت گفت: «اگر این قبیل فقرات از جمله آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و گفت: «الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصبّاح و المساء!»^۱ گزارش تفصیلی این جلسه، در منابع تاریخی آمده است. نیکلا، در تاریخ خود، و نیز ناسخ التواریخ، با بسط بیش تری آن را آورده است.^۲

تنبیه و توبه «باب»

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را چوب

۱. ر.ک: ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۱۴.

۲. ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، جلد دوم؛ شیخیگری، بایبگری، مرتضی مدرس چهاردهی، ص ۲۰۵-۲۰۶؛ لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۴۴-۴۷.

زدند و تنبیه کردند. او، از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد. سپس توبه نامه‌ای تنظیم کرد و به قصد طلب عفو، برای شاه ارسال داشت.

متن توبه نامه «باب» که نسخه اصلی آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران، نگهداری می‌شود و خطاب به شاه قاجار نوشته شده - و یکی از مریدان‌اش در کتاب خود آورده^۱ - به این شرح است:

«فداک روحی. الحمد لله كما هو أهله و مستحقّه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافّه عباد خود شامل گردانیده. فحمداً له ثمّ حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت‌اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان [یاغیان] فرموده. أشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه، وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبام، موقن به توحید خداوند، جلّ ذکره، و به نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت او است، و لسانام، مقرر بر کلّ ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً، خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود، از قلم جاری شده، غرضام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائبام حضرت او را.

و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادّعایی باشد و أستغفر الله ربی و أتوب الیه من أن ینسب الی أمر.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجه الله را محض ادعا مبطل [می‌دانم] و این بنده را چنین ادّعایی نبوده و نه ادّعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند.

والسلام

۱. کشف الغطاء، ص ۲۰۴-۲۰۵، ابوالفضل گلپایگانی، چاپ ترکستان.

آشوب و قتل و غارت بابیان

بدین سان، سید علی محمد از دعاوی خود، بازگشت، ولی توبه او، صوری بود. پیش از توبه اخیر، در شیراز نیز بر فراز منبر و در برابر مردم نیابت و باییت خود را انکار کرد، اما چیزی نگذشت که ادعاهای بالاتری را به میان آورد و از پیامبری رسالت خویش سخن گفت.

در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان سید علی محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه شیخ طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بابیان به رهبری ملا حسین بشرویه و ملا محمد علی بارفروشی، قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر، بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می‌کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت ایشان می‌پرداختند. یکی از بابیان می‌نویسد:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه، فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند.^۱

آنان چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی، جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب، فرمانروایی می‌کنند. همان فرد می‌نویسد:

حضرت قدّوس [محمد علی بارفروشی] می‌فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق، و عالم، در زیر نگین ما می‌باشد و کلّ سلاطین مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گردید».^۲

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملا محمد علی بارفروشی در جمادی الثانیه ۱۲۶۵ پایان گرفت.

۱. نقطه الکاف، ص ۱۶۲؛ حاجی میرزا جانی کاشانی، لیدن ۱۳۲۸ هـ / ۱۹۱۰ م.

۲. همان.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملا محمد علی زنجانی (در سال ۱۲۶۶ هـ) پدید آمد که به شکست بایبان انجامید.

در تهران نیز گروهی از بایبان به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و امیر کبیر و امام جمعه تهران را به قتل رسانند، اما نقشه آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بایبان، دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند. شگفت آن که مریدان سید علی محمد، در جنگ‌های قلعه طبرسی و زنجان، از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزاردند و از «باییت» سید علی محمد جانب داری می‌کردند.^۱

ظاهراً، در آن هنگام، هنوز ادعای مهدویت و نبوت وی به آنان نرسیده بود. از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بایبان به محض این که در «بدشت» از ادعای مهدویت سید علی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدت از او روی گرداندند.^۲

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه و بالا گرفتن فتنه بایبه، میرزا تقی خان امیر کبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار سید علی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملاء عام به قتل رساند و از این راه، آتش شورش‌ها را فرو نشانند و برای این کار، از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته ادوارد براون:

دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او، علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند.^۳ با وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ درباره سید علی محمد را نمی‌دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند، به قتل وی فتوا دادند و

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۹۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. بهائیان، ص ۲۵۲، محمد باقر نجفی.

سید علی محمد به همراه یکی از پیروان‌اش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.^۱

با اعدام باب، همه قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عده‌ای از طرفداران، باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آن که سرانجام کارشان با ادعای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهاییت» پی ریزی شد.

۱. ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸ - ۱۹، زیر نظر سید مصطفی میر سلیم، تهران، ۱۳۷۵. و نیز ر.ک: الموسوعة الذهبية للعلوم الاسلامية، ج ۷، ص ۵۵۴ - ۵۵۵، دکتر فاطمه محبوب، قاهره.

نگاهی به تشکیلات مدیریتی فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت:

• علیرضا روزبهانی

فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت با آنکه از مبنای علمی و بنیان‌های تاریخی، بسیار تهی است اما سال‌هاست که به حیات خویش ادامه می‌دهد و حتی نشان داده که در مواردی بسیار توان‌مند و پویاست. بررسی علل این ماندگاری و احیاناً پویائی، گرچه محققین را به نتایجی نظیر حمایت استکبار و نظام سلطه از آنها می‌رساند اما باید اذعان کرد که این، تنها دلیل نیست. ساختار سازمانی و ارکان تشکیلاتی فرقه‌ی بهائی، علت دیگری است که ماندگاری و توانائی بقا را به این فرقه سست بنیان بخشیده است. این سازمان بنابر آنچه در تعاریف بهائیت آمده است: دارای هدف تقویت و هدایت امر تبلیغ و تمهید استقرار امر الهی (بخوانید بهائیت) می‌باشد.^۱

اهمیت تشکیلات بهائی:

رهبران بهائی و حامیان این نحله‌ی استکباری، بی‌تردید بهائیت را بدون تشکیلات نمی‌خواهند، زیرا بهائیت، بدون ساختاری تشکیلاتی نمی‌تواند اهداف مختلف آنان را بر آورده نماید. شوقی افندی درباره‌ی اهمیت تشکیلات بهائی می‌نویسد:

۱. نامه‌ی بیت العدل اعظم بهائیت به محفل روحانی ملی استرالیا، ۱۲ نوامبر ۱۹۷۳م.

«پذیرش امر الهی بدون نظام اداری اجتماعی آن، مانند قبول تعالیم است منهای مقام الوهی حضرت بهاءالله. بهائی بودن، یعنی پذیرفتن امر الله در کلیت آن. انکار هر یک از اصول اساسیه، به منزله‌ی انکار قدرت و سلطنت جمال اقدس ابهی است و لهذا به مثابه رد تمامیت امر الله می‌باشد. دستگاه اداری همان نظام اجتماعی حضرت بهاءالله بوده، بدون آن، کلیه‌ی اصول امر الله، عقیم خواهد ماند؛ لهذا، اعتراض بر این اصل به منزله‌ی اعتراض بر ساختاری است که مظهر کلی الهی، معین و مقرر فرموده‌اند و به معنی تخطی و تجاوز از ناموس عظیم آن حضرت، به شمار می‌رود.»^۱

این جمله‌ی شوقی افندی نیز درباره‌ی جایگاه تشکیلات بهائی، خواندنی است:

«...انفکاک نظام اجتماعی و امر الهی از یکدیگر به معنی ناقص نمودن نفس امر الله است؛ زیرا این دو دقیقاً و کاملاً مانند رابطه‌ی موجود میان روح و جسم در حیات انسانی، به طور تفکیک ناپذیری، به یکدیگر مرتبط و متعلق می‌باشد.»

در ادامه مطالبی درباره‌ی ساختار و ارکان این فرقه بیان خواهد شد.

تاریخچه:

بیت العدل، عالی‌ترین نهاد مدیریتی جریان شبه دینی بهائیت است که در شهر حیفا‌ی اسرائیل مستقر است. این نهاد را نخستین بار میرزا حسینعلی نوری بهاءالله پایه گذاری کرد. تشکیلات بیت العدل اعظم بهائی درباره‌ی تأسیس بیت العدل به دست بهاءالله در کتاب اقدس می‌نویسد:

در این سفر کریم، صریحاً مؤسسه‌ی بیت العدل را تأسیس و وظائف مخصوصه‌اش را تعیین و وارداتش را مشخص و اعضایش را به رجال

۱. مجله‌ی اخبار بهائی، شماره‌ی ۴۳، آگست ۱۹۳۰ م، ص ۳. توقیع شوقی افندی به محفل روحانی ملی ایالات متحده‌ی امریکا و کانادا (۳۰/می/۱۹۳۰).

العدل و وكلاء الله و امناء الرحمن تسميه و...^۱

باید خاطر نشان کرد که با وجود ادعای بیت العدل، نهاد ابداعی میرزا حسینعلی نوری به هیچ وجه در پی تشکیلاتی جهانی نیست. او در کتاب اقدس، تنها پیشنهاد ایجاد سازمانی محلی را داده است که به اداره‌ی اوضاع بهائیان آن محل پردازد:

قدکتب علی کل مدینة ان يجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیها النفوس علی عدد البها ان ازداد لا باس.^۲

اما عبدالبها که بعد از پدر، رهبری این فرقه را به دست گرفت، بنای ساخته شده‌ی میرزا را بازسازی کرد و بسیاری از ایده‌های پدر را پردازش کرد و به شیوه‌ی قابل قبولی در آورد و اگر این کاره ممکن نبود، با سیاست‌ها و شیوه‌های خاص خود آنها را محو و بی‌اعتبار ساخت. بیت العدل یکی از پرداخته‌های میرزا بود که عبدالبها آن را از تشکیلاتی محدود و محلی، به سازمانی همگانی و جهانی تغییر داد. او ولی امر بهائی را به ریاست عزل ناشدنی هیئت نه نفره‌ی بهائی برگزید:

اما بیت العدل الذی جعله الله مصدر کل خیر و مصونا من کل خطا. باید به انتخاب عمومی، یعنی نفوس مومنه تشکیل شود و اعضا باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین و خیرخواه نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است، یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل عمومی را انتخاب نمایند. این مجمع، مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد و ولی امر اله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز غیر قابل عزل آن خواهد بود.^۳

۱. کتاب اقدس، نسخه‌ی الکترونیک، منتشره شده به دستور بیت العدل اعظم بهائی در نرم افزار جامع آثار بهائی، ص ۲۵.

۲. بدرستی که واجب است در هر شهری مجلس بیت العدلی شامل نه نفر تشکیل شود و اگر تعداد آن بیشتر شود، اشکالی ندارد. حسینعلی نوری بهاءالله، اقدس، چاپ تهران، ص ۲۶ و نیز ر.ک: عبدالحمید اشراق خاوری گنجینه‌ی حدود و احکام، باب ۲۷، ص ۲۱۳.

۳. الواح وصایا چاپ مصر صفحه ۱۵ و ۱۶ و نیز ر.ک کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی (صفحه ۶۸) و نیز ر.ک گنجینه حدود احکام (باب ۲۷)

پس از عباس عبدالبهاء، شوقی افندی با آرزوی تحقق بیت العدل تلاش کرد تا زمینه‌های شکل‌گیری بیت العدل را ایجاد کند تا در اندک زمان ممکن این نهاد مدیریتی که در واقع بازوی اجرائی ولی امر بهائی به شمار می‌رفت، از حوزه‌ی تئوری به پهنه‌ی عمل پای‌گذارد. به همین منظور، او به سازمان‌دهی جدیدی از فرقه اقدام کرد و با فرمان تأسیس دو سازمان هیئت بین‌المللی بهائی با مدیریت میسن ریمی امریکائی و سازمان ایادیان امرالله با مدیریت خانم مکسول، همسر شوقی، به استقبال بیت العدل رفت. البته این آرزو با او به گور رفت، زیرا شوقی قبل از آنکه ثمره‌ی تلاش‌هایش را ببیند، در لندن با بیماری مشکوک آنفولانزای آسیائی در گذشت و ایادیان امرالله بی‌توجه به اهمیتی که او به هیئت بین‌المللی بهائی قائل بود، این سازمان مهم را نادیده‌انگاشته و میسن ریمی، مدیر منصوب شوقی را به دلیل اعتراضاتش، از جرگه‌ی اهل بها خارج ساختند و شش سال پس از مرگ شوقی، اولین اعضای بیت العدل بر کرسی مدیریت این فرقه تکیه زدند.

ارکان سیستم مدیریتی فرقه‌ی ضاله:

شوقی افندی در توفیق منیع ۱۰۵، سیستم مدیریتی فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت را بر دو رکن که دو سازمان مجزا اما مکمل هم هستند، قرار داده است:

این نظم بدیع... بر دو رکن رکن استوار است: رکن اول و اعظم، رکن ولایت الهیه که مصدر تبیین است و رکن ثانی، بیت عدل اعظم الهیه که مرجع تشریع است. هم‌چنانکه در این نظم الهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه‌اش که مرکز عهد و میثاقش تبیین نموده، ممکن نه، انفصال رکنین نظم بدیع نیز از یکدیگر ممتنع و محال است.^۱

سازمان تشریع یا سازمان قانون‌گذاری:

این نهاد که همان بیت العدل اعظم است، در مواردی که نص

۱. توفیقات مبارکه‌ی حضرت ولی امرالله خطاب به احبای شرق، ص ۳۰۱.